

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

داکتر میر عبدالرحیم عزیز

۲۱ می ۲۰۱۷

سفرم به پراگ

من و دوستانم در پورتال دشمن شکن "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" تصمیم گرفتیم که سفر مشترکی را به راه اندازیم. در آغاز مصمم بودیم که روانه استانبول شویم، لکن نسبت تحولات سیاسی غیر مترقبه در ترکیه و حملات تروریستی در آن کشور، تغییر عقیده دادیم. بعد از جست و جو، پراگ پایتخت جمهوری چک را انتخاب کردیم که از هر نگاه عالی بود.

به تاریخ ۲ می ورجینیا را با طیاره اترلندی "ایرلنگوس" ترک کردم و فردای آن یعنی به تاریخ ۳ می و ساعت شش و نیم صبح به دوبلن پایتخت اترلند رسیدم و بعد از یک توقف مختصر روانه برلین شدم تا با دوستان خود درین شهر ملحق گردم. یک شب را در برلین در منزل دوستان استراحت کردم. هنوز به اصطلاح عرق پایم خشک نشده بود که برای سفر به سوی پراگ آمادگی گرفتیم. به ساعت ۳ بعد از ظهر روز چهار می دسته جمعی به صوب پراگ حرکت کردیم. یک طیاره موسوم به کارپت ایر (Carpatair) مربوط به یکی از خطوط هوایی کشور رومانیا ما را به پراگ رساند که ۵۵ دقیقه را در بر گرفت. طیاره رومانیایی نسبتاً آرام بود، بدین معنی که فاصله چوکی ها بد نبود و برای مسافر قد بلند زیاد نارامی خلق نمی کرد. پیش آمد مهمانداران طیاره بسیار انسانی بود و با وجودی که سفر کوتاهی داشتیم، از مسافران با یک بوتل آب و دو توتو کرکرز یا کلچه پذیرائی کردند که همین انسانیت در طیارات داخلی امریکا به ندرت به مشاهده می رسد.

حین مواصلت به پراگ، کسی از ما در مورد ویزه و یا پاسپورت سوالی نکرد که مایه تعجب من شد. از دوستان خود در این خصوص سوال کردم که چرا اداره مهاجرت این کشور از ما پرسشی ننمود که کی هستیم و از کجا آمده ایم؟ دوستانم گفتند که جمهوری چک عضو اتحادیه اروپایی است و برای مردم کشور های عضو، رفت و آمد به کشور های دیگر بدون ویزه و ممانعت صورت می گیرد. من هم که از برلین آمده بودم، جزء دوستان مقیم المان تلقی گردیدم و مورد سوال قرار نگرفتم. حین مواصلت به پراگ، با تکسی به هتل محل اقامت رفتیم. فاصله بین هتل و میدان هوایی پراگ تقریباً ۴۵ دقیقه طول کشید. در مسیر راه، پراگ را یک شهر پیشرفته یافتیم. تعمیرات و ساختمان هایش مانند کشور های اروپای غربی بود و فرقی دیده نمی شد. درپور تکسی یک آدم تنومند و چهار شانه بود که با زبان المانی با دوستانم صحبت می کرد و به بعضی پرسش ها جواب می داد.



عکس یادگاری در قسمت بالایی "قصر تاریخی"

هوتل محل اقامت ما که به نام گلوبوس (Globus) یاد می شد بر بالای یک تپه موقعیت داشت و یک جای بسیار خوب تفریحی بود. در خلال شش روزی که در آن جا اقامت داشتیم، توریستان، شاگردان، محصلان و گردانندگان کنفرانس ها بلاوقفه می آمدند. این هتل فیشنی و لوکس نبود، اما قیمت مناسب داشت و این هم یکی از دلایلی بود که مردم به این هتل مراجعه می کردند. جای صبح در قیمت اتاق شامل بود و واقعاً که به تناسب هتل های امریکائی، فراوانی را در تهیه چای صبح دیدم. تنها شکایت من در نبود میوه تازه بود که آنهم با در نظر داشت مقدار عظیم سایر مواد چای صبح مکفی، اهمیت نداشت. ناگفته نباید گذاشت که جوس ها (آب میوه) بسیار آبگین و نسبتاً بی مزه بود. چای صبح از ساعت هفت الی ده صبح صرف می شد و با وجود ازدحام مهمانان، کمبودی هیچ یک از مواد به چشم نمی خورد. هتل، اینترنت سریع داشت اما رایگان نبود. ما توانستیم که با خریداری اینترنت کار خود را انجام بدهیم. بعد از صرف چای، هر یک ما مصروف نوشتن و خواندن می شدیم تا کار پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" عقب نماند. معمولاً بین ساعت ۱۲ و دو بعد از ظهر هتل را به قصد شهر پراگ ترک می نمودیم.



منظره شهر پراگ از قسمت بالایی "قصر تاریخی"

با استفاده از ترین های زیر زمینی، خود را به مرکز شهر می رسانیدم. ترین و سایر وسایل ترانسپورتهی عامه برای افراد ۷۰ ساله و بالا رایگان بود. یک از دوستان محترم ما که به این سن طلائی رسیده بود، بدون دغدغه خاطر از ترین رایگان مستفید می شد و ما را سوز می داد. تصور می شود که این همان روش مفید نظام سوسیالیستی است که تا حال باقی مانده است. بار اول بود که آرزوی هفتاد سالگی را کردم، لاکن دانستم تا زمان تعیین شده آنهم در صورت زنده ماندن، میسر نمی شود. مرکز شهر هفت ایستگاه از توقف گاه نزدیک هتل ما فاصله داشت. شهر پراگ واقعاً زیباست و آثار تاریخی قابل توجهی در این شهر وجود دارد. شهر قدیم با کوچه های باریک و پاک آن بهترین جا برای جهانگردان است. از نقاط تاریخی شهر پراگ مانند "قصر تاریخی" که به قرن ۹ بر می گردد و از صنعت معماری بی نظیری برخوردار است دیدار کردیم و سپس از پل تاریخی "چارلس" عبور نمودیم که دو طرف شهر را با هم وصل می کند. روز بعد به مناطق رهاشلی رفتیم که از زیبایی و شوکت خاصی برخوردار بود. همچنان به یکی از بهترین مراکز خرید که در امریکا آن را شاپنگ مال (Shopping Mall) می گویند و نزدیک به هتل محل اقامت ما بود سری زدیم که بسیار مجلل بود. این مرکز خرید در سال ۲۰۰۵ اعمار گردید و یکی از مظاهر نظام سرمایه داری در پراگ شمرده می شود که دست کمی از مراکز خرید امریکا و اروپا ندارد. انواع مغازه هائی که در امریکا و کشور های اروپای غربی دیده می شود، در این مرکز خرید پراگ وجود دارد. معلوم می شود که نظام سرمایه داری به تاز و پود این کشور رخنه کرده و زندگی گذشته مردم را از ریشه تغییر داده و بی تناسبی را خلق کرده است.



یکی از بنا های زیبا و تاریخی پراگ

من بار اول بود که به یکی از کشور های اروپای شرقی پای گذاشتم و نمی دانستم که نظام سوسیالیستی چگونه بود و مردم چه نوع زندگی داشتند. تنها چیزی را که درک کردم، افسردگی نسبی مردم بود. من به هیچ وجه ادعا ندارم که متخصص امور جمهوریت چک هستم و نمی توان هم یک جامعه را در مدت شش روز شناخت. لاکن می توان از دیدار ها و برخورد ها و پیش آمد ها برداشتی کرد. مردم در مجموع مؤدب اما گرفته بودند. گدائی را دیدم و تفاوت طبقاتی را تشخیص دادم. خنده آور این که، من با یکی از دوستانم در یک قسمت شهر قدیم مصروف خوردن میوه خشک با توت های چاکلیت بودیم که یکی از گدا ها دست خود را به سوی من دراز کرد و چیزی گفت که من نفهمیدم. من هم چند توت چاکلیت را در دستش گذاشتم که با عصبانیت آن را به زمین زد. ما خندیدیم و یک دختر و

پسر جوان که پهلوی ما نشسته بودند، هم خندیدند. این یکی از خصوصیات نظام سرمایه داری است که جامعه را به طبقات مختلف با تفاوت های زیاد تقسیم می کند. یکی از دوستان همراه که مدتی را در این کشور من حیث محصل سپری کرده بود، برایم گفت، "در زمانی که نظام سوسیالیستی در "چکوسلواکیای" سابق حکمفرما بود، مردم از رفاه نسبی برخوردار بودند و تشویش کاریابی را نداشتند. اگر شرایط زندگی فیشنی و لوکس نبود، تشویش خاطر هم وجود نداشت و فقیر و گدا پیدا نمی شد". اکنون معلوم می شود که استقرار نظام سرمایه داری توازن جامعه را به هم زده است. شاید این هم یکی از دلایل افسردگی نسبی مردم باشد که تا حال نتوانسته اند، خود را با فشار حیات سرمایه داری وفق بدهند.

روز ۱۱ می، سیر و ساحت ما در پراگ به پایان رسید و ما دوباره با همان خط هوایی کشور رومانیه عازم برلین شدیم. در میدان هوایی پراگ، باز هم کسی از ما سوال نکرد که از کجا آمده ایم و به کجا می رویم. چند روز دیگر هم در برلین ماندم. تصمیم گرفتیم که شهر لیپزیک را در قسمت شرقی المان واقع است و در گذشته جزء المان شرق بود، از نزدیک ببینیم. این یک شهر تاریخی المان است که در حال شگوفائی است. مرکز استیشن ترین با دکان های زیبایی توجه ما را جلب کرد. بعد از چند ساعت گشت و گزار در شهر لیپزیک به برلین برگشتیم.

به روزی ۱۶ می، از برلین به سوی لندن و سپس به سوی امریکا با طیاره برتس ایر ویز حرکت کردم و همان روز به ورجینا و خانه خود رسیدم. این یک سفر فراموش ناشدنی بود که خاطره آن مدت ها در ذهنم باقی خواهد ماند. در اخیر باید از مهمان نوازی دوستانم در برلین ابراز سپاس کنم و امید که از تکرار همچو ایام خوش آیند خوداری نوزرند و دلسوزی خود را از من بیچاره دریغ ننمایند.